

و بعد ایچی در جوار مبارک قرار گرفت و در عکا که نخاسی مفتوح دشت و برای برادرش
 آقا اسد آله نیز اولاد حیف و نایب در عکا و کان مگری تائیس نمود و دختر آقا محمد خواجه کاشانی
 که گفتیم شوهرش در وطن وفات و پسرش آقا حبیب صغیر بود باز در و اج دی در
 آورد و اخیراً دو سالی در خانه شرقی قصر ایچی با عاظمه در ظل عنایات ابی زینت
 و در هانجا در گذشت و حضرت عبد الجبار با جمیع اصحاب جنازه را شمع کرده جو ازین
 والده منظمه و فن نمودند و جمال ابی در صورت زیارتش آنجناب عطا اعلی فرمودند
 هذا ضیفی اوسلنا و الیک و از وی خاندانی برجاست و خلفش آقا عبد الزکی
 نیز بصفت مگری در عکا خاندانش اداره نمود و دیگر پسرش آقا رفعت آله
 احتمال حال در عکا یافته بالآخره در دار الجانین زنگون در گذشت و پسر دیگرش
 آقا رحمت آله بالآخره در رطه وفات نمود و دیگر عارف در باقا اقامت حبت
 و آقا نصر آله در موصل اقامت کرده عاظمه پدیدار ساخت و آقا اسمعیل در حلب عاظمه
 تائیس نمود و قونول ایران بعلت جبارت و شجاعت و عدم تعلقش بهم از جهت
 عداوت مذمبی تنی چند از شرار را بر انداخت که ویرا در خابج بد قتل رسانند و آقا
 اسد آله در روضه ایچی عکا در گذشت دیگر آقا عبد الرحیم مسگر در انزلی و مجاور شده
 ظل فضل و عنایت ابی بیارید و پس از مهاجرت ابی با در نه سفری بد انجازه
 چندی تشریف حضور یافت و بعد بایران سفر کرده و در قرظین جهلاً برز عقیدت بعضی کبر
 بیفشانند و سمندر از جبارتش بر شفته سیلی بر بنا گوشش فرودت و جمال ابی
 از ادونه

صفت مبارک صلوات الله علیه

نداده الواحی چند فرستاده از آنکه مشبه فرمودند و بلاخره شفاعت و وساطت حضرت
 عبدالمطلب خطایش مغفول گردید و چون بیدار برگشته با نذنگام برزخ فرستاده از امرای مکه
 شد و بعد آنکه آنگاه فرقه مجاور گردید و شغل مخاسی اشتغال حبت تا بعد از غروب شمس عمال
 ایسی و چهار پنج و ضعف پیری و تنگی معاش گشت و حضرت عبدالمطلب و انگاه آمد
 و سر که هکس رضوان و هم بزرگش بدیع الزمان که مباشرت خدمت بیت مبارک در
 حیفا کرد و در گذشته دو دخترش که لمبده نام داشت خدمتکار و زوجه مبارک علیا شد
 هنگامی که حضرت عبدالمطلب بیجا گردید بنیت خدا بود طواف کرد و بعد از چندی در
 گذشت و لذا از آقا عبد الرحیم نقلی بر جامی نماید و خود در هشاد سالگی در عکا دفات
 یافته در گهستان جاوید مدفون گشت دیگر آقا علی شرف از مجاورین بغداد که
 بانا صر عرب و عامی بزرگ علی اگر زانی در قتل دو منافق معاند قائم بر نقل جمال ایسی بنو عبیده و کخیش
 چهارم کاشتم موافق مدفون گشت و بلاذک حسب الامر از بغداد خارج و در سپار ایران
 تا بقوم بر آقا عبد الرسول قبی سابق المذکر وارد شده لوح ایسی را رساند و آقا عبد الرسول نامور
 که در آنکنداری کرده از سعادتش بنیاد مخالفت نماید ولی عشق سرکش عثمان از کف سیر بود
 از آن ترسید که تا گمان راه بغداد پیش گرفته او را مقصر سازد لا جرم دختر خود نور بجایز
 بعه از دو حبش در آورده مدتی نگهداشت آنگاه آقا علی بازن و فرزند بیدار رفته چندی
 مانند دختر رسید که آقا عبد الرسول با برادرش آقا حسین بنجرکین نامای قم دستگیر
 و محبوس ایبار طهران و عاتقه شان سرگردان اند لذا جمال ایسی آقا علی را بقوم روانه

کردند تا آنرا ببیداد آورد و هنگام مهاجرت ایسی برای ضرورت دایره طبعی رخصت حرم
نذبه آقا علی را بدون سوهر و فرزند با برادرش آقا محمد حسن ابن آقا عبدالرسول با او برد
و در آنجا آقا علی بتصرف طبعیده و پس از تولد ایامی باندجه داخ الزوجه ببیداد بر
گردانند و چون فتنه ببیداد رخ نمود آقا علی با پسرش آقا عبد الصمد و دو دخترش
حیاتیه و جمالیه از اسرا بموصل شد و در آنجا بنگار فتنه و چون بگروه فساد
سینه محمد صفهانی بود و آقا علی در آنجا ببیداد نهایت استکراه از او داشت حضرت
محسن بصلت دیدند که در بیافا اقامت کنند و جمال ایسی بدانگونه امر فرمودند که اباعا
به آن بلد مانده بسوداگری پرداخت و دو بار سپاره بفرم زیارت ز سپاه عکا گردید و
درین طریق دچار گرفتار گشت و خوشین را مستخلص نموده مرجمت کرد و بعد از چند
بمرض اسهال در گذشت و جمال ایسی خلیل ز زیدی را بیافا فرستادند تا فاعله اشرا
ببجفا برزد و سپس بنگار در خان عمادان محل دادند و بعد از چندی حسب دستور مبارک
آقا محمد ابراهیم خلیل منصور مذکور نذبه آقا علی را از دواج نمود و آقا عبد الصمد سکر شد
و حیاتیه بخدمت در قصر بھی سفین گردید و جمالیه بخدمات حضور ایسی سرافراز و مغیر گشت
و بعد از عذاب شمس جمال ایسی از سوز فراق بگنجخت و در حدود مسالی در گذشت
بجوار مقام دایره منقطه حضرت عبد الهیاء مدفون گشت "۱۳" دیگر استاد غلام علی
نخاز از مجاورین ببیداد و نا ابرین در آیدند و اسرا بموصل که بالاخره مجاهد عکا گردید و در
هشتاد سالگی در گذشتند مدفون گشت دیگر آقا جمشید گرجی جوانی همدان

و خیر که کفایت در دوش با دهنه و گرفتاریش در اسلامبول و بعد با بران دستمالش را خوش ساخت
 نگاشتیم و عاقبت بجزله انوار ابروی در حکایت فراموش کرده اند و آنجا دفات یافته در قبرستان مدفون گردید
 دیگر آقا علی معنی که با زوجه اش خدیجه بیگم قصیده بواسطه شیخ ابوالحسن نایبانی مؤمن
 شده پس از واقعه شهادت مظلوم بعزت تعرض و تقدی علی بن ماجر با طهران کردند و خانها
 تاسیس نموده در گذشتند و پسر قهرشان میرزا نصر الله در طهران با جمعی از این فقه بزرگان
 افاده مشقت دارا بسیار تحمل کرد پس از سنین چند سفری بارض مقصود کرده چندی در حجاب
 عنایت بوده برگشت و باز اورا طلبیدند و بخدمت در سا فرغانه حکما غضب فرمودند و لذا
 با مادرش که مشهور بنه نصرته گردید سالها بخدمت مذکور اشتغال نمودند و میرزا نصر الله طبع
 خادم معروف شد و بعد اخوت بطهران گراه ماند تا وفات یافت و برادر کتورش میرزا شیخ
 سالها تبلیغ و تدریس در مدارس بهائیه کاشان و مازندران و طهران اشتغال داشته
 و آخر ایجابات مغفود گردید و از ایشان خانواده خادم برقرار گشت دیگر آقا محمد ابراهیم طاهر
 ناظر در جوانی مؤمن و مجتهد و مهاجر بغداد شد و در مرکب ابروی اسلامبول دادند و حکما طاهر بوده
 مجاهد کشته شهبانی و بخاری اشتغال مذکور و بعد ادایام حکما پاسبان بیت مبارک و سبک
 بخدمت جمال ابروی در مقام مینمود و بعد از عزوب جمال قدم در اواخر ایام محفوظ نظر طاعت
 حضرت عنصر اعظم بوده در حدود سال ۱۳۳۹ در گذشت و در قبرستان بهائیان حکما مدفون
 گشت و از مهاجرین کاشانی محمد رضا اسکر مجاهد حکما گشت و چندی در شام بسر برد و بعد
 در خلاص و در قبا بعد و میثاق ابروی حضور در زید و ما اسامی و احوال و اعمال قده در قبیل

محمد رضا سکر مذکور و خطاطی و غیره را در مطاوی و بخش سابق مذکور داشتیم دیگر از بھانیا
 معروف کاشان آقا سید علی کفشدوز بود که شمه از گرفتاری حبس را ضمن
 مطاوی بخش سابق سابق آوردیم داد در وطن بواسطه حسن حاجی احمد مؤمن با مرید
 شد و چون عظمت جمال اہی در بغداد بشید شتابان با ندرت رفت و این پس از ہما
 اہی بود و لاجرم با زین المہقرین ملاقات کرده ایمان با مر اہی حاصل نموده بکاشان برگشت
 و نزد یار و اعیان بدین نام شہرت یافت و مورد تعریف معاندین گردید و خانہ دد کہ اش
 در چہار سوق محل توجہ اعدا شد و در فتنہ سال ۱۲۹۰ بنوعیکہ در بخش سابق نگاشتیم
 متعصبین و معاندین نزد حاجی شیخ محمد محمد زراقی ابوہ شدہ مجازات و ہوا خوا
 و خانہ اشرا محل اجماع بابیہ و ذاب و ایاب بھانیا نراق گفتند و گماشتہ مجتہد کتاب
 اشرفیہ و برابہ شہ شہ و چون روز تعطیل عمومی طہ بودہ انالی ہستند اد
 فتنہ و فساد داشتند ساعتی نگذشت کہ اشرا کرد آمدہ بخانہ ریختند و ہمہ حاجتی
 چاہ آب در طلب حاجی میرزا اکمال و میرزا محمود زراقی حیو کردند و کسی نیافتہ ہشیا
 و اثاثیہ خانہ را ربودند و اورا در مسجد مذکور با مر مجتہد ضرب موفور نمودند و جسدش را
 بر تختہ انداختہ بدار الحکومہ برودند و با مر حکمران مجبوس ساختند و زن و فرزندش ہشیا
 روز در طلبش شتافتند و مجبوس نیافتند و بالاخرہ بلا تاشس رسیدند و در خانہ
 با مر مجروح بستہ و تن مضروب بستہ و بالباس خونین بکند و غل نشستہ بود زرش
 دستور داد کہ آنچه از اثاث خانہ بر جایی ماند بفرودختہ نگراف شہ نمود کہ با اہل
 لکھنؤ

سید علی بابی کاشی دهد و یا او را آزاد سازد و طولی کشید که بمیرزاها چون حکمران امرگرانی آمد
 که ویرا بپهران فرستد لاجرم با کندی و بخرید بپهران کشیدند و بعد از چندی زنی سید حبیب پسر
 انظوم را بپهران برد و برای استخلاص عریضه شاه دادند و جواب بد نمیخون یافتند
 که سید علی بابی باید در محبس بماند و لذا تقریباً سه سال و نیم در محبس بسر برد و سید حبیب
 مذکور شبها نزد پسر زینت تا آنکه شاه هنگام سفر بار و پاتماست محبوبین را را کرد و
 واقف شد با سه تن دیگر از اهل بهاکه محبوس بودند آزاد گشتند و در آن حال نیز حبیب آینه
 خوئاری که بنام قتل محبوس بوده در طول مدت حبس هدایت و تبلیغ شد بوسی اهل بهاکه
 داشت که هرگاه شیخ محمد باقر محمد اذنب (حکم دهد خلاصش میور باشد و لاجرم چون
 با پسر وطن برگشت واقامت ممکن نشد با صفهان رفته با بهانیان ملاقات کرده استخلاص
 او را فراهم ساخته بوطن عودت کرد و باز هم در نک نتوانست و با عاقبت هاجرت بپهران
 کرد و سمت دروازه قره‌وین دکان کفش‌دوزی مفتوح داشت تا آنکه بنوع مذکور در
 بخش سابق فتنه سال ۱۳۰۰ در طران زح داد و مدت حبس چهار ماه شد تا پسر
 کتورش سید فتح آینه عریضه شاه داده او را در محبس در ما کردند و تا آخر اکیات باهانی
 و استقامت مشهور ماند و از خلفش سید حبیب مذکور که سالها بعد از پدر در باغین ^{اهل}
 بهامید خشید خاندان واسع قدس در امر اهل بر جایی ماند و از تبلیغ شدگان بود
 آقا سید استاد حسین فطینند از کاشان هاجرت بپهران نموده سالها با
 سیانی گویا و توانا تبلیغ کرد و در بخش سابق ضمن محبوبین سال ۱۳۰۰ نام او را نیز در

و از شاه میر بهایان قسمت کا شان محمد بیگ اهل قریه سن سن واقعه در شش زنی
 بلد در طریق اصفهان از قول او حکایت در روایت است که چون علان دینی حضرت علی
 بکا شان میگذازند در باط منزل مذکور مانند حضرت در حجره اقامت فرمود و او که باط
 دو کابین اجاره داشت مشغول با دانه امور بود و بی زدیوان خواجه حافظ شیرازی قفق
 و زخم میکرد در آن حال حضرت سر از حجره بیرون آورده نظری بدو افکند که منجذب بجهان
 گشت و فائز بفرغان و ایمان شد و از بهایان معروف گردید و سپس در سنین ظهور ام
 اعظم از دلباخته گان نور اتم شد چنانچه هر یک از سادین بهائی چون از منزل سن سن
 میگذاشتند پذیرائی در عایت نمود و ضروریات را بی مضایقه بلا حوض رساند و لسان
 بیح و شاد جمال ابهی و هدایت طریق هدی گوید داشت تا آنکه بسال ۱۳۱۱ هجری
 که در بخش لاجن بینگاریم در سن مجاور از مشتاد بعظم و جور معاندین بشهادت رسید
 و پسرش غلام حسین بیگ که بلاخره در راه بازخواست و نظم از تعذبات وارد
 بر پدر جانماد و خواهرزاده اش مشهدی علی از شناخته کان اهل بهابوند دیگر
 محمد حسینیان مردی معظم و مالدار و متنفذ و مالک عمارتی عالی بود و در دایره حکومتها
 ناموریت بیافت و در ایام حکمرانی طما سب میرزا موبد الدوله در خراسان ناموریت
 حکومتی اشتغال داشت و بواسطه آخوند ملا صادق مقدس فائز بفرغان ایمان
 بدیع گردید و بلاخره پشاهزاده اسمعیل میرزا بن بهرام میرزا عازم برود شد و بنوعیکه
 در بخش سابق آوردیم در آنجا بشهادت رسید و از شاه میر اهل بهابوند شهدا کا شان

آقا شیخ ابوالقاسم عالم و معتدی در جمیع احکام شرعیه در قریه مارگان قمر که بمهین
 کاشان اعما و دوثوق باد داشتند در شهر محترم و صفه رمضان در چشتان باامت حیات
 داد، مرعفت و ذکر مصائب اهل بیت رسالت پر خسته امور محاش میگذاشت و در ایام ظهور حضرت
 اعلی فائز با بیان برین کرده از علماء بیان محبوب گشت و در ایام اشراق انوار ابی جاهدات و
 تحقیقات کایفه کرده با حل معرفت و هدایت کبری رسید و سر مست جتن معارف بانیه
 شد و بی پروا لسان تبلیغ گشود و بر فرزند بریدن ملاحظه و احتیاط از وقوع در خطر شایسته
 ظهور موعود داده بنام ایمان با بر مبع مشهور و معروف گشت و علاما با وی عناد و حسد
 ورزیدند و رجوعات اسلامی برینند و امور محاش آن شفته گردید و بنایت نفوذ قناعت رسید
 و بخار گشتی اشتغال حبت چنانکه در سن شیخوخت که متجاوز از هشتاد سال داشت خار
 جمع کرده با بادش که حامی قریه بود میفرخت و محاش میکرد و با نهایت تسلیم و رضا حسن
 رفتار و گفتار تبلیغ این امر می کرد و نوبت ویران نام عقیدت و ایمان و سببگر کرده معلولاً
 بپهران برزند و مدتی در انبار مجوس بداشتند گویند ویرا چند بار نزد ناصر الدین شاه کشیدند
 و چون نظر منظر جمیل نورانی و محاسن عقیده آن پیر روحانی افکند گفت ابد این شخص باقی
 نبوده و نخواهد بود و شیخ متواضع شده عیودت بوطن کرده و با تقصیل واقعه مذکوره و حاتم
 شهادتش را در بخش سابق آوردیم و شهادتش در کاشان بیرون دیوانخانه حکومتی
 محلی که کتبه حاجی محمد حنفی خان معروف است واقع شد و نفس در فرزند در نگاه سر طه جیبا
 و تاریخ شهادتش را بنحی در سال ۱۲۸۲ و با محمد میرزا حکمران حسب حکم واصل از طهران

از جانب میرزا ابوسف ثنیانی نوشته شد و ما در بخش مذکور آنچه اقرب بصواب می نمود
نخاستیم و امالی قریه مارگان از اثر هدایت و علم و دیانت و اخلاقیات همگی بهانی شده
که از معارفشان عموعلی و برادرش عموزین العابدین که خدا و دیگر آقا محمد حسن و محمد تقی
شهره گشته و همین علت و موجب تعرض مجتهدین و دولت گردید و برادرش که از
طلا می قریه بودند نیز بواسطه او هدایت یافتند و از ایشان داوود ادهان اصول یونین
قریه تشکیل گردید و شیخ ابوتراب که برادر صغر بود در سنین بعد بقریه مهاجر که گیتی
بسرود است هنگامیکه در گرما به ششستوی کرد و چهار هجوم اعدا گشته بشهادت رسید و
برادران دیگرش طلا علی و طلا باقر الی آخر ایجات مورد تعرض معاندین بودند
و شیخ را هفت پسر و دختری بود و تمامت پسران در اثر تعرض معاندان مفقود و نابود شد
فقط تن از ایشان مسمی شیخ علی اکبر که در ایام بغداد بشرف زیارت و معرفت جمال
ابهی رسید خود را بعا کشته بغم گشت و ساها در جوار عنایت کبری بسر برد و وقت
الامر در عکا در گشته مدفون شد و دختر شیخ که از شرور معاندین از وطن بگریخت گویند
بحدود سمنان دستگیر خود را رساند و در آنجا آخوندی ویرا بمصرف زوجهیت خود در آورد
و نام آن مظلومه و اعتقایش از میان رفت و اختلاف و اعتقاب شیخ شهید و اعوان
فصیدش بوجودند و الواح بسیار در حقیقتان صدور یافت و صورت زیارتی از بیانات
ابهی در باره شیخ صادر گردید و آنان پیوسته مورد تعرض و تظاول رسالت و
ارکان دولت بودند چنانکه میرزا ابوطالب بن شیخ را نوبتی دستگیر کرده

در نظر

و ابیات نیز در مکه می رود
و پس از غروب شمس جمال ابهی
سالها گرفت انفصال حضرت
عبد البها بسر برد

در قصر خانیه آقا عید الله حسب تیج و کما و امر حکومت تبرک بکنه چندان خوب برپا زدند که
 شریکها گنجهت و آقا عید الله شفاعت کرده مستحسن ساخته معالی بنموده و پادشاهی میرزا
 ابوطالب همیشه موجب تحیر و تاثر مشاهده کنندگان بود چه منظره غریب غیر طبیعی
 داشت و از مناسبات مبلغات شهره کاشان بیگوم کوچک خاتم خواجه حاجی
 میرزا جانی در موقع عبور حضرت اعلی از کاشان فائز با بیان بدیع گردید و اوقات را در شهر تبلیغ
 کرد و دو چار بلیات و تفرضات شایسته و بالاخره ناچار به هجرت برگردستان گشته
 در آنجا در گذشت و دخترش میرزا حاجی خاتم بلفه شبیره شده در کاشان و در آن
 بسیاری را تبلیغ نمود و الواح بسیار از جهان و حضرت عبداللها خطاب می نمودند
 و از متقدمین مومنین آقا میرزا مومن در زوجه اش آقا بیگوم و آقا میرزا
 محمد علی بن حاجی میرزا جانی شهید که در بخش سوم نام بردیم دیگر میرزا اعلی که نطقی
 در سن شبان فائز با بیان گشت در زبان تبلیغ گشود و معروف نزد یار و اخیار و مورد تعظیم
 اشرا گردید سفرهای متعدده در بلاد ایران و خارج نموده همی تبلیغ کرد و قسم کشید و چند سفر بار
 مقصود نموده ایامی عدید در جوار عنایت ابی و کف فضل و عطا عظم عبداللها مبارک
 و مدتی در موصل و بغداد و پورت سعید بسر برد و در آمره خلجستان قم مورد تفرضات اعداد و
 هرف کلوه اهل حجا واقع شد و در فرغانه عراق بلیات بسیار از معاندین دیده موفقی
 تبلیغ فده گردید و پر بسته زبان تبرک آیات بدیعه و هدایت نفوس بعبده گشود و بالاخره
 در سن قریب هشتاد و دقیرت شاه آباد فرغانه عراق بسال ۱۳۴۸ در گذشت و خاندانی

بروای کاتب

بر جای گذاشت دیگر میرزا آقا جان ذاکر مصائب بواسطه حاجی محمد اسمعیل مؤمن شده
 جمال ابی ویرا عند لیب الکر فرمودند و دخترش بازواج میرزا مهدی طیب بن حاجی فتح
 درآمد و فاش در حدود سال ۱۲۹۰ شد و پسرانش میرزا مهدی و میرزا شکر تپه روضه خان
 معروف گشتند و نیز میرزا معصوم که سبیل ایمن بجهس طران افاده و پسرش آقا
 سید حسین که آیامی چند برای ایانش در طران بجهس افاده و آقا میرزا آقا ارباب
 و حاجی سید نصرته و میرزا محمود طباخ و حاجی محمد صادق مبلغ و آقا محمد حسن نواب و
 محمد حسن زرگر و میرزا عبد الرحیم که چندی کلانتری طران داشت و آقا
 حسین عموز نیل که در بغداد بجهس ابی رسید و آقا سید محمد سرایدار و آقا
 محمد هاشم مسگر و آقا نصر الله پاره باف که بسال ۱۳۳۶ ابنوه اشرار در
 و کانش را در بازار بضر بچسکتند و حاجی غلامعلی بن آقا زین العابدین
 که تقریباً یازده بار در بغداد واردند و عکا بجهس ابی رسید و پسر خود آقا مهدی را
 در عنقراب جوانی بکتاب برای باغبانی رضوان برد که خاتمه ناقص شد ولی توبه و اتمام نموده
 مورد عفو و عفران گردید و حاجی در حدود صد سالگی تقریباً بسال ۱۳۵۵ در طران در
 گذشت و از مومنین نصر میر عبد الرحیم آقا سید محمد صادق آقا محمد علی
 و برادرش آقا حسین و عبد الکریم و نیز آقا رمضان و پسرش آقا
 جعفر و نیز ابوالقاسم نذاف حسن بن عکبر برادرش محمد جعفر
 دیگر آقا حسین بن محمد ظمیر و از اجای نارگان آقا حسین علی بن علی رضا

و غیر هم معروف بودند و سی چند ازال اسرائیل نیز فائز بایمان اهل گشتند و از شاه پیرشان حاجی
 الیما هو در حدود سال ۱۲۹۶ در همدان ایمان یافت و در حدود سال ۱۳۰۸ بارض مقصود
 شتافته نشرف بمحض رعایت کبری حاصل نمود و با وجود همدان معلومات مختصیله کنونی
 برادران در باب اثبات امر بر مع بگاشان فرستاد و این عیش که از ملا مای یهود بود تلفت
 نموده چنین گفت بنیدام الیما هو چنین داش و عرفان از کجا آموخت که ما از آن محرومیم
 پس از چندی بوطن برگشت و بخت عیش از دواج نمود و بطبابت مشغول گردید و
 ایامی در قم و سنین در طهران با شغل مذکور بزیست و سفری بسنگسر و شهر مزاد رفته در
 خانه آقا سید محمد رضا ماند و سخت بیمار شده با حال فکار بطهران عودت کرد و چندی
 پس از عودت از طریق کیلان و قفقاز بارض مقصود رفت و مدتی بابلکس در آن
 سفر در شرق و غرب نموده انوارهای گیسرد آنگاه بمصر اقامت گزند و سفری بیدار عرب
 شمس حج دارد و عکاشد و چون در امور مادیه اختلال یافت بصد و مسائل معاش راه
 و بد آنحال بود تا از اینجهان در گذشت و خانه اش در ایمان بر جای نماندند و بنامش
 الواح متعدده از بیان اهل صادر شده و بر اعبد حسین خوانند منها قوله الاعلی
 بنام دانای توانا امرزد روزی است که کسی رب با این شعب ندان میکند
 جمیع ساکنین ارض را و امر بپایند بتسبیح و تقدیس بود و در کار امرزد روزی است
 که ملائکه های آسمان با کواب بیان و ابادین عزیزان در کل اجنان نازل میشوند
 و بنفحات مقدسه طیبه معطر شده و اجمع میگردد بکواله معبود و مفرمانی

ابتدا بپوشد شما از من بودید و از من ظاهر و بمن راجع چه شد که حال مرا می
 شناسید یا آنکه بجمع علائقها ظاهر شد ام دشمنان را دوست گرفته ای
 و دوست خصمی را از دست داده ای در آسمان جدید ظاهر شده و از من
 جدید گشته اگر بدیدهای با کبره نظر نمایند او در شلم جدید ملاحظه
 میکنند و اگر گوشهای شما توجه نمایند الله را بشنود و جمع
 اشیاء الیوم شما را ندانند بفرماید و برید دعوت میکنند و شما جان از حرم
 غرور مسند که در آن مملکت آن نشاند گوشت از برای شنیدن شما
 من است و چشم از برای مشاهده عالم بشنود و اندونم بر هر چه دیده
 بدین غایت مرفوع شد و امر الله ظاهر گشته گذشت زمان آنچه از
 قبل بود مبعوث جدید بمیان آمد و کلمتی باراده الله نازه گشت و لکن
 نازه از داک بنمایند و هوش نازه با تمام بود بدایت و نهایت اشاده
 کلمه مبارکه بود و آن ظاهر شد و آمد و او است روح کتب و صحف الهی که لم
 یزل و لا یزال بود و خواهد بود و او است مضاعف کثر اعظم و باقی و سر
 مکنون الهی که همیشه خلف سر آمد عصمت مخفی بود او است آن آلف
 و پائی که بر حنا از آن خود داده اند هو الاول و الآخر و الطاهر و الباقی
 ای عبد حسین انشاء الله مؤید باشی و شعب با آنچه در کتاب الهی از
 قبل نازل شده بشاد دهی چه که این بشاد بمنزله آب حیات است

از برای

از برای مردهگان عالم طوبی لمن شرب و بل الخاشین بگو امر و مدینه الله بحال
 و بنت ظاهر و مشهور و این مدینه است که آله کل همان ظاهر شده درین کلمه
 بوخا نظر کنید که خبر داده از مدینه مقدمه عظیمه الی ان قال ولم اذ فیها
 هیکلا لان الرب الاله ضابط الكل هو هیکلها والمدینه لا تحتاج للشمس و
 لا القمر لیسبب ان بها الله اضاء فیها الی آخر قوله باسم حق بگو عصای
 و او با کمال انقطاع مردم گمراه و این مدینه عظیمه کعبه است نما که شاید
 کم گشته گان بوطن حقیقی فائز شوند و این بابان با بیا و حدیث مرده و گشته
 انه هو المصدرة علی ما یثاب کل فی قبضه فردیه اسیر و انه لیسو المصدرة الفیض
 دیگر آقا میخود و ابال ۱۳۰۶ در همان فائز با بیان شده عودت بوطن نمود و شغل بخار
 که داشت مشغول گردید و در آن ایام احدی از آل مقیم کاشان مومن باین امر نبودند و لام
 چون برای برخی از خویشان و آحاد قوم کشف راز کرده از اوصاف امرایی گفت تعرض کرده
 و او را مورد امن و عن قرار داده بار بار و جفا برداشتند و نزد ظالمی سلیمان شکایت سعادت
 نمودند و شیخیه بد با گردید از امرار بخانه شمس هجوم آوردند که دستگیر کنند و او را در خانه نیا
 و تفتیش و تفحص در اثاث برداشتند و عده از الواج بعنوان جمعی از بجا بیان بد را با بعضی
 از کتب بدیعه بدست گرفته برای اطلاقا بروند و جهت بدین فرمان بدستگیری صاحبان الواج
 دادند و با تمام حکومت با جرایم مشغول گردیدند و فتنه شدید شد و آقا بیودا شبانه
 بهمان گریخته مدت دو سال مقیم گردید آنجا عودت بوطن کرد و پدر معاندین قوم و هزاران وطن

ولوم بنای تعرض گه آشتند و چندین باره ویرا گرفته ضرب آزار وارد نمودند و شبانه بخانه
 اش ریخته بیرون کشیدند و با بیل و چوب همی زدند و آزار ضربتی که بفرقش بخواستند
 مبتلا بدوران و گنجی سر شد و بیمار و ناتوان گردید و اطباء بلد علاج نتوانستند لاجرم
 برای معالجه بطهران آمد و در سال ۱۳۲۵ در گذشت و خاندان یشاقیه از وی برجای
 مانند و در یکی از الواح خنجرین بطور است با یهودا طوبی لك بما اقبلت الى الله ا
 المهيمن الضوم فل ملا التوات قد تزلت الكلمات العشر في كلمة واحدة و نطق
 اليوم كل الاشياء، يادك مولى الاسماء الذى اطهر بين شعبه و دوباره و شرف
 الحكيم بقاءه و المحمود امام وجهه طوبى لمدينة فيها ارفع نداء المحبوب و كنيته
 فيها ذكر اسمه العزيز المحمود ان صهيون تنادى و تبشر الناس ببقاء الرب
 او و شليم اهتزت من مكانها و بشرت البلاد و بها و ذوق الكرمى الربيع
 با يهودا خذ الكتاب بقوة من عنده انه يوبدان وهو المقدر الضمير
 و نیز با يهودا احمد کن معصود عما لپان و تودا نا بند فرمود بر عرفان
 مشرف و حى و مطلع الهامش و مثل قطب علمای ایران یعنی شیخ محمد حسن
 از صراط الفهد و بتمام خود راجع گشت سبحان الله در هر يوم مبارکه
 تجعل اعلامك اسفلکم و اسفلکم اعلامکم مشهور و واضح المبرر الله باقبال
 فائز شدی و بقران حق جل جلاله مزین گشتی حال يك امر باقی مانده
 و آن استقامت بر حسب الهی است محمد بیاد ناعنی بی شمار خاندان

سادق مشهور نسل الله ان حفظك واوليائه من شرهين كما انهم انكروا
 آيات الله وسلطانه وخطيئته واقذاره وكافوا من الاخيرين في كتاب الله
 وبالعالمين و نیز آورده اند که در حدود سال ۱۳۰۴ حکیم موسی نامی از زمین که بارض
 مقصود نیز مرابطه داشت بهندوستان بود و بواسطه افغان ساکن بمبای برای خرید قوت
 بنده برارفت در فانیل نام تاجر یهودی در کلکته که بادی معاظه داشت در حدود سی
 هزار روپیه بوی خیانت کرد و موسی از غم و هم پریشان فکر شده در گذشت و با چو
 شرح تصنیفات و بیانات وارده در کاشان و هم بیان احوال صبی از اجای انجار من
 بخشهای سابقه آوردیم در اینجا مکرار نمی کنیم و نیز واقعات قصه تراق ضمن احوال
 جعفر ازلی در بخش سوم و طی بخشهای دیگر مسطور گردید و در انقصه متجاهد از صد تن
 از بهائیان نیز هستند و حاجی میرزا کمال و برادر و بستگان ایشان و آقا محمد حواد و آقا محمد باب
 و حاجی میرزا علی اکبر و آقا عبد الرحیم و حاجی یوسف مشهور بودند و حاجی میرزا کمال
 الدین بن حاجی ملا محمد تقی بن حاجی ملا احمد فاضل شیر و برادرش میرزا محمود
 و نیز حاجی میرزا علی اکبر بنده از احوالشان ضمن مندرجات بخشهای سابق ذکر شد و نیز
 اشاره کردیم که ملا محمد مجتهد مقیم کاشان بن حاجی ملا احمد مذکور غم حاجی میرزا کمال و میرزا
 محمود با جناب باب الایب ملا حسین ملاقات و مناظره کرده تسلیم شد ولی پس از آن
 هرگاه ناره فتنه و فسادوی برای اینطائفه افروخته میشد سعادت با اعدا کرده حکم کفر و قتل
 نداد بلکه در اخاد ناره کوشید و سعی در خلاصی اجاب نمود و حاجی میرزا کمال در قصه ناره

از طهران در تبعید ملا محمد جعفر بقران عرب شد ۱۲۷۶ و اما لی از میرزا کمال الدین خواستند تا در مسجد ملا محمد
 جعفر بجای وی بوقت صلوة جماعت پرداخت و صلوات را با واقعه آجسته از مواعظ و
 مسامحتش بهره همی بردند تا بسالی بعد نوزی در بین اهل بیتین جای که ابنوه نامی منصف بسته
 فطران آن صلوة عصر بودند بمفکره تذکر فرود رفته چنین بخاطرش خطور نمود که در یوم ظهور مقصود
 عالمیان و باز شدن قضای پرت سعادت برای نوع انسان اشتغال بریاست جماعت
 و پیش گرفتن طریق حنیفاط و حکمت از شیعه عاشقان و دلبران دین نیست چه نزدیکی
 ایام چند روزه حیات ظاهریه سپری شود و مآلی بخرند است و حیران حاصل گردد و غم و
 حزنم بر التماس از مال و جان و پیوند طریق شیعنه کان راه حق نمود و مسجد بجای آورد
 انگاره روی جماعت کرده لحنی از عظمت مقام اصول عقائد و تقدسش بر فروع حکام و
 قواعد و فرضیت محض از امر الهی بر هر قائم و قاعد بیان نموده و عده داد که امامت صلوة را
 در روزهای دیگر انجام دهد و بی تاخیر از مسجد بیرون شتافت و ماموین را شگفت و حیرت
 عریسی دست داده همه بر پا نمودند بعضی مجدوب و مجنونش خوانند برخی بابی و از راه مستقیم
 آبی بیرون گفتند یکی متفرق گشتند و او بجان زفته موقوف را برادرش میرزا احمد و بیان نموده

قبول اسلام نمود و آنرا در انبات اسلام و رد یهود و زشت جانز فضل و منقبت میباشند و میر حاجی ملا احمد ملا محمد
 که از خندان و مجتهدین بوده در ایام سلطنت محمد شاه در کاشان مسند ریاست داشت چون با حاج حسین باب
 اباب ملاقات کرده در خبر ظهور از مقام امر بدیع با خبر شد هر چند با هر اهل اقبال و ایمان نمود ولی هرگاه فخری
 اینطایفه ریاست بلدانف التبدیر جو گیری میکند و تعرض و اعتراض از وی نسبت باین طایفه و وقوع نیاید
 و چنانکه مصلو گشت از خاندان حاجی ملا احمد دو مان بزرگ داور امی بر قرار گردید

اظهار داشت که خدا زینبنا الاعلی از قید و بند رهاشدم و امیدم این است دیگر بار بخوابم
 مردم ناهنجار بدین طام بختیم و اینک پیاده بوسی بغداد میروم آنجا محمدر کفنت من هم باشم همراه
 میومم و خواست بفری و املاکان فرستاده زاد و راهله تهیه نماید حاجی میرزا کمال صبر و وفا
 بخویشان و ایمان و اگه آشته لباس درویشی تنس کشته تاج و کسکول و حصا گرفته
 از خانه بیرون رفتند و از بازار و معابر در حالیکه مردم بدیشان بگریسته با خود گفتند ما
 دو برادر دیوانه اند از ضربه خارج شده راه بیابان پیش گرفتند و عاقله شان شفته
 و برشان گشته بمیرزا علی اکبر خبر دادند تا از پی شتافت و در سه فرسخی ایشان را یافت و همراه
 و تا کید و عهد و مواعید عودت بعضی داد تا مهینه سفر کرده با اتفاق روانه عراق شوند و در چند
 روز که تهنیه سفر می نمودند بخجالتان گشت که اتم فرائض بمصدق دانند و عشرتک را از پیش
 تبلیغ حاجی ملا محمد حجه الاسلام است و بی تأمل بکاشان شتافته آنچه توانستند در ابلاغ
 حجت و اکمال مهینه ادا کردند و حجه الاسلام قبول نموده امانرا بصحبت داد که از عهدهت
 ناره برگردند و برتری ملائی و امامت جماعت در ریاست و قیامه قرار گیرند لاجرم از عمو نامید
 گشته عودت بزراق نموده تهنیه سفر بزراق پرداختند و در اثناء احوال مذکوره بود و میل
 روز خدی و غیره شور و خردشی در حجاب قصبه سر بر کشید که موجب ایقاد ناره شورشی
 گردید و فتنه ای که در بخش چهارم اشاره کردیم برخواست و میرزا کمال و میرزا محمود و غیره
 از افراد انبیطا نفع با مراعات احتیاط بر جای ماندند و میرزا علی اکبر ناچار بمهاجرت شده
 با عاقله بزراق رفته در کاطین سکنی حجت و روجه اش اولاد بنات و ایاب در بیت اسی

بی ایام

پی بمقام عظمت برده بسرواقه بر خورد و روح ایمان ابداع یافت و میرزا علی اکبر خود خدیوی خلی
 مانده دستش از کف دست نبویه نیز نمی گشت و عاقبت بتفقه و تالیف اینها که بواسطه آقا محمد
 ابراهیم عرب کاشی ابلاغ و ارسال نمودند بهدایت کبری متمدی گردید و حسب الامر در بغداد
 بجوار مبارک قرار حجت و بامین نفقه که از پدر برایش رسیده و که تجارت باز نموده مشغول به
 کسب شد و متدرجا بعلت کثرت مصارف سرمایه از دست رفت و اجازه از محضر ابراهیم
 یافته عودت بایران نمود تا اطلاق و اشیا را فروخته نفقه تحصیل کرده مرجهت بغداد و
 سکونت نماید و در همان بلاقات و احوال رسیده و بزبان فرستند و ایامی چند بلاقات
 خویشان و دوستان پرداخت آنگاه بکاشان پی و دیدار احباب شنافت و در آنجا
 و ملاقاتشان مکرر یافت و اعدای بکبران چنین خبر بردند که رسولی از بغداد رسیده پیام
 جدید برای بابیان آورد و جمعی کثیر در خانه آقا محمد علی پشتی باف مسج و بمجموعه و در آنجا
 که محفل بود و سماع اخبار و آثار بغداد گرم بود جمعی از فرزانان حکومت از بام خانه همیسا
 ریختند و تیغ و کتاره لرزان از خلف پرده حیره نمایان شد بیایک بلند گفتند که
 حاکمید از جا بجنبید و احباب از جای حسته آنان از زده عقب ماندند و خود از در می دیگر
 که ریخته در بر افتند چنانکه احدی خبر حجت خانه و آقا میرزا علی اکبر و برادرش از زده ساله اش
 میرزا کاظم بر جای نماند و فرزانان هر سه را دستگیر کرده بدار آنگو می بردند و حکمران کشتی
 و هزار بسیار در حضور آنچه شنیده نمود و از هیچ یک جوابی دلخواه نشنید و همه را بس
 اندخت و بستگان مادی میرزا علی اکبر که از عشاق گرام بودند منصرف حاجی لطفعلی میرزا را
 در آن وقت